

دیکتاتور

توماس برنهارد

Thomas Bernhard

دیکتاتور از میان بیش از صد متقاضی، یک نفر کفش پاک کن انتخاب کرده است. به او مأموریت می‌دهد هیچ کاری نکند مگر پاک کردن کفش‌هایش. این کار به مرد ساده دهاتی می‌سازد و به سرعت وزنش افزوده می‌شود و تفاوت او با رئیس‌اش او تنها از دیکتاتور فرمان می‌برد- در طول سال‌ها به اندازه یک تار مو می‌شود. شاید به این خاطر است که کفش پاک کن همان خوراکی را می‌خورد که دیکتاتور، او به زودی همان دماغ چاق و بعد از این که موهایش را از دست داد همان مجموعه‌ای را پیدا می‌کند که دیکتاتور. دهانش قلمبه‌ای بیرون زده است و وقتی پوزخند می‌زند، دندان‌هایش را نشان می‌دهد. همه حتی وزیران و دیگر نزدیکان دیکتاتور از کفش پاک کن می‌ترسند. عصرها او چکمه را جفت می‌کند و ساز می‌زند. نامه‌های بلندی به خانواده‌اش می‌نویسد، که شهرتش را در سراسر کشور می‌پراکند. آن‌ها می‌گویند: «وقتی آدم کفش پاک کن دیکتاتور باشد، نزدیک‌ترین آدم به اوست.» واقعاً هم کفش پاک کن نزدیک‌ترین آدم به دیکتاتور است؛ چرا که همیشه باید جلوی در اتاق دیکتاتور بنشیند و حتی آن جا بخوابد. به هیچ وجه نباید از آن جا دور شود، اما یک شب که او خود را به اندازه کافی قوی احساس می‌کند، بی‌خبر وارد اتاق می‌شود، دیکتاتور را بیدار می‌کند و چنان با مشت او را می‌زند، که او می‌میرد. کفش پاک کن به سرعت لباسش را درمی‌آورد و آن را به دیکتاتور مرده می‌پوشاند و خودش را داخل لباس دیکتاتور می‌کند. در مقابل آینه دیکتاتور می‌فهمد که واقعاً شبیه دیکتاتور است. به سرعت تصمیم می‌گیرد؛ مقابل در می‌ایستد و فریاد می‌زند که کفش پاک کن به او حمله کرده و او به خاطر دفاع اجباری کفش پاک کن را کشته است. دیکتاتور می‌خواهد که کفش پاک کن را ببرند و به بازماندگان خانواده‌اش خبر دهند.

خوانش داستان

خودکرده را تدبیر نیست

تیمور آقامحمدی

در فرهنگ «بریتانیکا» ذیل واژه مینی‌مالیست آمده است: جنبشی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ در عرصه هنرها به ویژه نقاشی و موسیقی در آمریکا باگرفت و بارزترین مشخصه آن تأکید بر سادگی بیش از حد (صورت) و توجه به نگاه عینی و خشک بود. مینی‌مالیست در ادبیات، سبک یا اصلی ادبی است که بر پایه فشردگی افراطی و ایجاز بیش از حد محتوای اثر بنا شده است. آن‌ها در فشردگی و ایجاز تا آن جا پیش می‌روند که فقط عناصر ضروری اثر، آن هم در کم‌ترین و کوتاه‌ترین شکل باقی بماند. به همین دلیل برهنگی و ازگانی و کم‌حرفی از

محرزترین ویژگی‌های این آثار به شمار می‌رود.

متأسفانه در جامعه ادبی ما، تلقی درستی از داستان‌های مینی‌مال یا برگردان آن «داستانک» وجود ندارد و تنها ویژگی کوتاه بودن را در نظر گرفته، به هر داستان چند خطی، عنوان مینی‌مال می‌دهند. امید که در ضمن این خوانش‌ها گاهی اشارتی نیز به مبانی این ژانر داشته باشیم و ملاکی برای تمیز این گونه ادبی به دست آوریم.

«دیکتاتور»، پروسه پوچ قدرت را نمایش می‌دهد؛ کسی که از هیچ و با فریب، ناگهان به اوج هرم می‌خزد؛ کفش پاک کنی که دیکتاتور می‌شود!

خوب به داستان نگاه کن

طنز تلخ نهفته در پس سطرها ما را در موقعیتی گروتسک قرار می‌دهد: نمی‌دانی بخندی یا بر مظلومیت انسان معاصر بگریی... شاید اولین چیزی که به ذهنت خطور کند این باشد: «خودکرده را تدبیر نیست»

ولی تنها همین؟

دیکتاتوری که مار (کفش پاک کن)ی در آستین می‌پروراند که بعد از صبحی او را هلاک می‌کند.

کم است، بیش تر فکر کن، هر داستان خوبی، ابعاد گسترده‌تری دارد.

رسم دیکتاتور بودن را خود به کفش پاک کن می‌آموزد: «او تنها از دیکتاتور فرمان می‌برد». ایجاد ترس می‌کند: «همه حتی وزیران و دیگر نزدیکان دیکتاتور از کفش پاک کن می‌ترسند» عوام‌فریبی می‌آموزد: «عصرها او چکمه را جفت می‌کند و ساز می‌زند. نامه‌های بلندی به خانواده‌اش می‌نویسد، که شهرتش را در سراسر کشور می‌پراکند».

باز کم است، چیزهای دیگری هم از این داستان می‌شود فهمید، ادامه بده.

استحاله کفش پاک کن (شغلی از طبقه پایین و ابتدای هرم) به دیکتاتور (انتهای هرم قدرت) طنزی در خود دارد و گروتسک ماجرا این جا است، و این که کفش پاک کن با کم‌ترین هزینه و بدون کودتا به قدرت می‌رسد: «دیکتاتور را بیدار می‌کند و چنان با مشت او را می‌زند، که او می‌میرد. کفش پاک کن به سرعت لباسش را درمی‌آورد و آن را به دیکتاتور مرده می‌پوشاند و خودش را داخل لباس دیکتاتور می‌کند».

خوب است

او برای دیکتاتور شدن، به راحتی از خانواده‌اش که زمانی نامه‌های طولانی برای‌شان می‌نوشت، می‌گذرد و تنها خود را می‌بیند و قدرت را.

چیز دیگری هم وجود دارد؟

از کجا معلوم که دیکتاتور خود نیز این گونه به حکومت نرسیده باشد و حکایت تمام دیکتاتورها، تسلسلی درآورد نباشد؟

پی‌نوشت

*. Britian , 8/158; the concise oxford Dictionary of literary tenns Boldick, 137-138.

